

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کل ساعة ولیا
وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتعه فیها طویلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي
جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي
الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی
أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا
والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم
القيامة.

یکشنبه ۹۵/۸/۹ (جلسه ۱۳۳)

کلام در این بود که این فعلی که از مخلوق سر می زند، آیا اجباری است یا اختیاری است؟

آقای صدر گفت این مسئله یک حیث کلامی دارد و یک حیث فلسفی. حیث کلامی این بود که فاعل
کیست؟ یکی قول اشاعره هست که فاعل خداوند سبحان است و فعل اصلا به مخلوق نسبت داده نمی
شود. یکی معتزله هستند که فعل اصلا به خداوند سبحان نسبت داده نمی شود. یکی هم امامیه که هم
فعل به خداوند سبحان و هم به مخلوق نسبت داده می شود. این مسلک امامیه را سه تفسیر کرد و
مسلک سوم که تفسیر عرفا و صوفیه از فلاسفه بود را رد کرد که این هم برهان ندارد و هم وجدان بر

خلافش است. مسلک اشعری هم واضح است که ملازم با جبر است چون فعل فاعل به انسان نسبت داده نمی شود. اما مسلک امامیه، آیا فعلی که به انسان نسبت داده می شود به جبر است یا به اختیار است؟ حتی بر مسلک مفوضه که فعل به انسان نسبت داده می شود، به خداوند سبحان نسبت داده نمی شود آیا به جبر است یا به اختیار است؟ روی این دو مسلک باید این حیث فلسفی بحث شود که آیا این فعل که به انسان نسبت داده می شود، عن اختیار است یا عن اجبار؟

شبهه ای که ایشان طرح می کند دو مقدمه دارد که این شبهه از قدیم در السنه هست:

مقدمه ی اولی این است که اختیار با ضرورت نمی سازد. معنا ندارد بگوییم زید در این کار مختار بود و ناچار بود. اگر ناچار است مختار بود یعنی چه؟ و اگر مختار است ناچار بود یعنی چه؟

مقدمه ثانیه این است که طبق قاعده الممكن ما لم یجب لم یوجد، تا وقتی که هر شیئی به حد ضرورت نرسد، موجود نمی شود به عبارت اخری همیشه به قول ملاصدرا شیء ممکن بین الضرورتین است. اگر علت تامه اش موجود نشود، عدمش ضرورت دارد و محال است موجود شود. اگر علت تامه اش موجود شود، وجودش ضرورت دارد و عدمش محال است. شیئی که ممکن ذاتی است، فی حد نفسه نسبتش به وجود و عدم علی السواء است. یا وجوب بالغیر دارد یا امتناع بالغیر. ممکن بالغیر نداریم. اگر علت تامه موجود شود محال است که موجود نشود، وجوب بالغیر دارد، اگر علت تامه اش موجود نشود، امتناع بالغیر دارد، محال است که موجود شود.

این دو مقدمه نتیجه اش این می شود که فعل، ولو به فاعل نسبت داده شود، بالاجبار و بالضرورة از او صادر می شود نه بالاختیار.

مقدمه اولی می گوید اختیار با ضرورت تهافت دارد و ناسازگار است و مقدمه ثانیه می گوید این فعلی که از فاعل صادر می شود آیا ممکن است بالذات یا واجب بالذات؟ قطعاً ممکن بالذات است.

اگر ممکن بالذات است تا به حد ضرورت نرسد موجود نمی شود. وقتی به حد ضرورت رسید، عدمش محال است و طبق این شبهه که دو مقدمه دارد، این جبر، منحصر به انسان نیست و خداوند سبحان هم مجبور است چون از دو حال خارج نیست. یا این فعلی که از او صادر می شود واجب است، پس در اختیارش نیست مثل این که خداوند سبحان، علمش در اختیارش نیست، وجودش که در اختیارش نیست، ذاتی اش است. اگر این فعل صدورش از خداوند سبحان ممکن است، فعل ممکن باید به حد ضرورت برسد و تا به حد ضرورت نرسد، وجود پیدا نمی کند، تا به حد ضرورت هم رسید، عدمش محال است. این شبهه است.

از این شبهه پنج جواب داده اند، که لبشان به دو جواب بر می گردد:

جوابی که فلاسفه داده اند، مقدمه ی اولی را منکر شده اند، آخوند ره ملاصدرا، حاج شیخ اصفهانی و بقیه ی کسانی که مشی فلسفی داشته اند مقدمه اولی را منکر شده اند و گفته اند که قبول نداریم که اختیار با ضرورت تنافی دارد. ضرورت دو قسم است. یک ضرورت در عرض اختیار است، این با اختیار تنافی دارد، یک ضرورتی هست که اختیار در طولش است، در عرض هم نیستند، این تنافی با اختیار ندارد بلکه این ضرورت، مؤکد اختیار است. چچور شما معنا می کنید که ضرورت با اختیار تنافی ندارد؟

می گوید فعل اختیاری یعنی فعل مسبوق به اراده، اما این که این اراده اش از کجا آمده، کاری ندارد. فعل اختیاری یعنی یک قضیه شرطیه، ان اراد فعل و ان لم یرد لم یفعل. اما آن اراده از کجا آمده؟ از هر کجا که آمده. قضیه شرطیه، صدق به صدق ملازمه است نه به صدق شرط و جزاء. اصلا کاری ندارد. اذا کانت الشمس طالعة فالنهار موجود، حالا این خورشید به اعجاز برگشته؟ براساس سیر طبیعی برگشته؟ به هر چه برگشته، نهار موجود است. فعل اختیاری، یعنی فعل مسبوق به اراده، فعل

اختیاری، مساوی است با یک قضیه شرطیه، ان اراد فعل و ان لم یرد لم یفعل. آقای زید که می خورد و دستش را بلند می کند آیا اراده کرده و انجام داده؟ یا اراده نکرده و انجام داده؟ قطعاً اراده کرده. اما این که اراده اش از کجا آمده، با اراده اش چکار دارید؟ از هر کجا که آمده. مشکل شما این است که می گوئید فعل اختیاری این است که فعل مسبوق به اراده باشد و اراده اش هم مسبوق به اراده باشد. این غلط است. فعل اختیاری یعنی یک قضیه شرطیه که ان اراده فعل و الا لم یفعل. اراده اش از کجا آمده؟ از هر جا که آمده. اراده اش ضروری است؟ خوب ضروری باشد. بلکه اگر اراده ضروری است، اختیار، مؤکد است یعنی تأیید شده، قطعاً باید فعل موجود شود چون شما می گوئید فعل اختیاری یعنی ان اراد فعل، حالا یک آمپول زده اند، اراده کرده، خوب فعل. اگر انجام ندهد این با اختیار منافات دارد. خداوند سبحان، فعال ما یشاء است. مختار است چون اراده کند انجام می دهد. اراده اش چی؟ اراده اش هر چه هست، با اراده اش چکار دارید؟! این جوابی است که کل فلاسفه و مرحوم امام، چند جواب که نقل می کند، می گوید بهترین جواب جوابی است که ملاصدرا داده و حاج شیخ و هر فیلسوفی که جواب می دهد دارد.

این جواب، نمی شود گفت اشکال دارد، بلکه مسئله را پاک کردن است. یک وقت شما می گوئید اختیار در لغت، معنایش چیست؟ می خواهی کتاب لغت بنویسی، می گویی اختیار یعنی این. آقا این که حقیقتش اختیار نیست؟! می گوید خوب نباشد، لغت اینطور وضع شده. ولی یک وقت نمی خواهی لغت بنویسی، می خواهی این را توجیه کنی که بنده که الآن صحبت می کنم، آیا این صحبت، اجباری من است؟ یا اجباری من نیست اختیاری من است؟ اصلاً لفظ اختیار هم کاری نداریم. وقتی اراده ی من در اختیار من نباشد، مثل این می ماند که می گویند هر کس که دستش را بلند کند، از کلاس بیرونش می کنیم، یک نفر به او لگد می زند و دستش، خودبه خود بالا می رود. خوب این معلوم است که اختیاری نیست. خداوند سبحان عقاب کند که تو اختیار کردی!

این جوابی که فلاسفه دادند، فنیاً، (وجدانا که واضح است که جواب نیست) بخواهیم جواب دهیم به قول آقای صدر، تارتا ما حسن و قبح عقلی را منکریم مثل بعضی از فلاسفه مثل بوعلی، یا حسن و قبح عقلی را منکر نیستیم. اگر حسن و قبح عقلی را قبول داشته باشیم، قطعاً کار خداوند سبحان نستجیر بالله قبیح است و خداوند سبحان نستجیر بالله ظلّام للعبيد است و اشدّهم چون هر کس ظلم می کند او است که می چرخاند. مگر این که بگویید ظالم در لغت یعنی مهربان عزیز، قرآن کریم هم به همین معنا فرموده که أليس الله بظلام للعبيد. یعنی آیا خداوند کسی که مهربان است و مثل کسی که بچه اش را ترو خشک می کند، این طرف قرارش می دهد و آن طرف قرارش می دهد. این قطعاً اسناد قبح به خداوند سبحان است.

اگر کسی حسن و قبح عقلی را قبول نکند، بگوید حسن و قبح عقلی نداریم، خداوند سبحان کوک کرده ابن ملجم لعین را و اشقی الاشقیاء شده و بعد هم عقابش می کند و قبحی هم نداریم که عقابش قبیح باشد. این دیگر جواب ندارد. حسن و قبح را که منکر باشیم، علی ای حال انسان مجبور است. این نسبت به مقدمه اولی.

متکلمین و کسانی که گفته اند مقدمه اولی کارساز نیست، مقدمه ثانیه را منکر شده اند. عرض کردیم سه چهار جواب داده شده برای انکار مقدمه ی دوم، ولی لبش یک جواب است. جوابی که آقای صدر نقل می کند می گوید ما این شبهه را دفع می کنیم، این طور نیست که الشی ما لم یجب لم یوجد، ما در این مقدمه ی عقلی، تفصیل می دهیم، می گوییم بعضی از ممکنات هستند که باید به حد ضرورت برسند، بعضی از ممکنات هستند که لازم نیست به حد ضرورت برسند، لازم نیست که به حد ضرورت برسند، یعنی چه؟ یعنی در همان حد امکان موجود می شود، یعنی در همان آنی که موجود می شود از

حد امکان خارج نشده، به حد ضرورت نرسیده. این تکلم کردن من وقتی که صادر می شود، باز ممکن است که صادر می شود، به حد وجوب و الجاء نمی رسد.

اشکال کرده اند که ممکن، یعنی نسبت وجود و عدم بر او علی السواء است، موجود می شود یعنی چه؟ معنا ندارد.

غیر از این اشکال، آقای صدر یک اشکال دیگر هم کرده گفته این مشکل را حل نمی کند، این معنایش این نیست که انسان مختار است، چرا؟ چون کسی که می گوید فعل ممکن از حد امکان خارج نمی شود حتی در وقتی که خارج موجود می شود یعنی به حد ضرورت بالغیر نمی رسد قطعا قائل به صدقه است یعنی می گوید بعضی از چیزها صدقه در خارج موجود می شود. صدقه، اختیار را درست نمی کند. چطور شد که شما تا حالا صحبت نمی کردی، امروز سه ساعت صحبت کردی؟ می گوید خودمم هم نمی دانم.

یک اشکال هم این است که معنا ندارد، شیئی که نسبتش به وجود و عدم، علی السواء است همینطوری موجود شود.

یک جواب دومی مرحوم میرزای نائینی ره داده که اصلش از خواجه نصیرالدین طوسی ره است و شاید قبل از ایشان هم بوده. ایشان فرموده، شیء ممکن اگر از حد امکان بخواهد خارج شود، علت می خواهد، نمی شود بدون علت از حد امکان خارج شود، قطعا علت می خواهد. اشکال ما به فلاسفه این است که ایشان گفته اند یک مرجح وجود دارد و آن هم علت تامه است که باید به حد ضرورت برساند، ما می گوییم شیء ممکن بخواهد جانب وجودش ترجیح پیدا کند یا جانب عدمش ترجیح پیدا کند، دو باعث دارد، یکی همان علت تامه ای که به حد ضرورت می رساند، یکی هم قدرت عبد است. خود قدرت، یکی از مرجحات است. چرا دستت را بلند کردی؟ به حد ضرورت

رسید؟ نه به حد ضرورت نرسید. صدقه؟ نه آن که بی معناست. چه چیز مرجح شد؟ قدرت. به حد الجاء رسید؟ نه نمی رسد. همان وقتی که قدرت دارم دستم را بلند کنم، همان وقت هم قدرت دارم که دستم را بلند نکنم.

آقای صدر به این جواب آقای نائینی قانع است منتها می گوید این جواب، یک جواب اجمالی است و یک جواب تفصیلی است. جواب اجمالیش وحی منزل است و جواب تفصیلیش کمی شبهه دارد. جواب اجمالی این است که این قاعده که کل ممکن مسبوق به یک ضرورت است و ملحق به یک ضرورت است درست است. ممکن یک وقت مسبوق به ضرورت است، ضرورت بالغیر دارد، امتناع بالغیر دارد، یک وقت هست که مسبوق به ضرورت نیست ولی مرجح دارد. مرجحش امر آخر است. این درست است. اما حیث تفصیلی که توضیح داده و مشروط به قدرت کرده، اینجا کلامش مشکل است، چون تمکن و قدرت، اینها انتزاع می شود از همین وجود و عدم و چیزی نیست. وقتی به وجود می آید می گوئیم قدرت بر ایجاد داشته و وقتی که معدوم است می گوئیم قدرت نداشته.

آقای صدر میگوید تفصیلیش را ما درست می کنیم و آن جوابی است که به نظر ایشان حل شبهه است: آن جواب این است که ما در مقام مقدمه ی اولی را قبول داریم. اختیار با ضرورت نمی سازد. مقدمه ی ثانیه را منکریم منتها قائل به صدقه نیستیم. ما می گوئیم شیء ممکن اگر بخواهد وجود یا عدمش تحقق پیدا کند، احتیاج به مرجح دارد، منتها مرجح دو چیز است یعنی احد الشیئین است. یکی علت تامه که به حد ضرورت می رسد. یکی هم سلطنت. انسان که مختار است یعنی سلطنت بر این فعلش دارد. سلطنت به حد ضرورت نمی رساند، اصلا اسمش با خودش است. مثل این که می گویند شما چکاره اید؟ می گوید سطانم. می گویند چرا این در دروازه بسته شده؟ میگوید به حد ضرورت بالغیر رسیده. می گویند ضرورت بالغیر چیست؟ می گوید دو آدم شرور هستند که نمی گذارند ما آن را باز کنیم. دلما می خواهد ولی لم یرد. می گویند پس تو سلطان نیستی. سلطنت یعنی تمکن. این

که فعل دستت باشد. پس انسان، فاعل مختار است. مختار است یعنی افعالش به حد ضرورت نمی رسد منتها معنایش این نیست که صدقه موجود شده، چون محال است، سلطنت بر فعل دارد. البته همانی که روز اول اشاره کردیم ایشان هم می گوید که نه کسی که مقدمه ی ثانیه را قبول کرده، برهان دارد و نه ما که جواب دادیم، هر دو وجدان است. منتها یک مطلب هست، این که ما سلطنت داریم، امری است که همه وجدان می کنند، لذا کسی که وجدان نمی کند، سوفسطایی است و باید بزیندش تا قبول کند. و یکی هم این که قطعا مسلک فلاسفه، مخالف صد در صد آیات شریفه و روایات و عقل است. یعنی کسی بگوید من می توانم حل کنم این شبهه را با مسلک فلسفی محال است. آخوند ره بر مسلک فلسفی مشی کرده. قلم به اینجا رسید سر بشکست، معنایش این است که فعل اختیاری درست شد، منتها آخوند با فلاسفه، آخر کوچه یکی خانه اش سمت راست است و یکی سمت چپ است. آخوند می گوید فعل اختیاری، فعل مسبوق به اراده است. اراده از کجا آمده؟ از تصور و تصدیق تصور و تصدیق از کجا آمده؟ چرا حبیب بن مظاهر تصور می کند که در رکاب امام حسین علیه السلام شمشیر برند و تصدیق به فائده می کند و آن ملعونهای دیگر در لشکر عمر سعد افتخار می کردند به نیزه و شمشیر بر پیکر مبارک حضرت؟ می گوید این ذاتی افراد است. الناس معادن کمعان الذهب و الفضة. حالا به معدن نقره بگو چرا طلا نمی دهی؟ اینها از کجا آمده؟ خداوند سبحان اینطور خلق کرده. چرا او این طور خلق کرده؟ من هم نمی دانم. منتها فلاسفه می گویند این شمر که این راه را رفته، چون اراده ی خداوند سبحان است. لذا آخوند خواسته مطلب را بیچاند. حالا کسی بگوید من جواب آخوند را می دهم، چطور می خواهید بدهید مگر این که کسی مقدمه ی دوم را منکر شود که فعل لازم نیست به حد ضرورت برسد. و للكلام تتمه.